

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که در جایی که دو مجتهد در فضیلت و علم مساویند، حکم مسئله چیست؟ که تا به حال پنج دلیل را ذکر کردیم، که در مقام این بودند که عامی مخیر است که به هر کدام از این دو مجتهد رجوع کند و لازم نیست که حتماً اخذ به احوط القولین کند، که از میان این ادله، بعضی را پذیرفتیم و در بعضی هم مناقشه کردیم.

دلیل ششم: عموم و اطلاق روایات باب خبرین متعارضین

دلیل ششم این است که از عموم و اطلاق روایاتی که در باب خبرین متعارضین داریم، برای ما نحن فیه استفاده کنیم، که در دو خبری که با یکدیگر تعارض می‌کنند، اگر متعارضین، متكافئين باشند، یعنی هیچ کدام بر دیگری رجحانی نداشته باشد، روایاتی داریم که دلالت بر تخییر دارد.

در روایات از ائمه (علیه السلام) سوال شده که گاهی اوقات دو خبر متعارض از شما به ما می‌رسد، که در جواب فرموده‌اند: «بایهما اخذت کان صواباً»، به هر کدام از اینها اخذ کردی اشکالی ندارد، که با استفاده از آن روایات بگوییم: ولو این که موردش مربوط به خبرین متعارضین است، اما در ما نحن فیه هم استفاده کرده بگوییم: در ما نحن فیه هم از عموم اخبار علاجیه استفاده کنیم.

از دو راه می‌توان از این اخبار استفاده کرد؛ راه اول این است که بگوییم: بین فتوا و خبر فرقی وجود ندارد، خبر آن است که راوی به لفظ و به معنا از امام معصوم (علیه السلام) نقل می‌کند و فتوا هم همان خبر است، منتها نقل به معنا شده و با تعابیر دیگری ذکر شده است. این راه اول که بگوییم: دو فتوا هم مصداق برای خبرین متعارضین است، تا اخبار علاجیه را در اینجا هم جاری کنیم.

اما راه دوم این است که القاء خصوصیت کرده بگوییم: در دو خبری که با هم تعارض می‌کنند، اگر ائمه (علیه السلام) فرمودند: مخیر هستی که به هر کدام که می‌خواهید عمل کنید و در بعضی از تعابیر هم دارد که «موسعٌ علیکم» در وسعت هستید که هر کدام را خواستید عمل کنید، خصوصیتی برای خبرین متعارضین نیست، بلکه موضوع حجتین متعارضین است، که اگر دو حجت با یکدیگر تعارض پیدا کردند و هیچکدام مرجحی بر دیگری نداشتند، در اینجا مخیرید.

نقد و بررسی این دلیل

بر این دلیل ششم چند اشکال وارد است؛ اشکال اول این است که خود این خبرین متعارضین که در روایات آمده که «موسعٌ

علیکم» و دلالت بر تخییر دارد، در جای خودش ان شاء الله می‌خوانیم که تخییر بر خلاف قاعده است و قاعده در چنین مواردی اقتضای تساقط دارد.

قاعده می‌گوید که اگر دو حجت با هم معارض شدند، تساقط می‌کنند، برای اینکه حجت را از باب طریقت می‌دانیم، لذا نمی‌توانند که دو طریق با یکدیگر، هر دو بالفعل حجت باشند، پس قاعده اقتضای تساقط می‌کند، لذا تخییر بر خلاف قاعده است.

در جایی هم که بر خلاف قاعده حکم می‌کنیم، باید بر همان مورد خاص، که خبرین متعارضین است، اکتفاء کنیم.

اشکال دوم این است که وجهی برای این که فتوا را از مصادیق خبر بدانیم نیست، خبر عنوان اخباری دارد، اما فتوا عنوان انشائی دارد. در خبر راوی می‌گوید: امام (علیه السلام) این را فرمود، اما در فتوا می‌گوید: این را استنباط می‌کنم و مظنه من در مسئله این است.

اما اشکال سوم این است که القاء خصوصیت دلیل می‌خواهد، اما اینکه احتمال دهیم که در اینجا خصوصیتی وجود دارد، برای تعدی کفایت نمی‌کند.

امام (علیه السلام) تخییری را برای خبرین متعارضین بیان فرموده، اما اینکه بگوییم: این اختصاص به خبرین متعارضین ندارد، همین که احتمال خصوصیت دهیم و دلیل قطعی بر القاء خصوصیت نداشته باشیم، این در اینجا کافی است در اینکه تعدی نکنیم و نتوانیم القاء خصوصیت کنیم.

اشکال چهارمی هم به ذهن می‌رسد این است که در خبرین متعارضین، روایات مختلفی است، که از آن به اخبار علاجیه تعبیر می‌کنند، که در آنجا مرجحاتی را بیان کرده‌اند، مثل «خذ بما خالف العامه»، آنچه را که مخالف با عامه است بگیر، اما در دو فتوایی که با هم معارض هستند، این مرجحات را نمی‌شود پیاده کرد، چون هر دو را دو امامی مطرح کرده‌اند، کدام را می‌توانیم بگوییم: «خذ بما خالف العامه».

در نتیجه این مرجحاتی که در باب اخبار علاجیه بیان شده، فقط اختصاص به باب خبران متعارضان دارد و شامل دو فتوای متعارض نمی‌شود، لذا چهار اشکال به این دلیل ششم وارد است.

دلیل هفتم: موثقه سماعه

آخرین دلیل و دلیل هفتم موثقه سماعه است، که در وسایل الشیعه، کتاب القضاء، در ابواب و صفات القاضی، باب نهم و حدیث پنجم آمده است که «سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ»، سماعه می‌گوید که از امام صادق (علیه السلام) سوال کردم از مردی که دو نفر از اهل دین آن مرد، نسبت به او در قضیه‌ای اختلاف پیدا کردند، «كِلَاهُمَا يَرَوِيهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ كَيْفَ يَصْنَعُ»، که هر دو روایت می‌کنند، مردی مشکلی داشته، رفته نزد دو عالم دین در آن زمان، که یکی امر می‌کند و دیگری نهی، این شخص باید چه کار کند؟ «قَالَ يُرْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ»، رجی از ارجاع با عین نیست، بلکه ارجاء با همزه است مثل مرجئه، یعنی تاخیر بیندازد و صبر کند تا کسی که به او خبر دهد، «فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ»، این در سعه است تا این که خدمت خود امام (علیه السلام) برسد و او را ملاقات کند.

در این دلیل هفتم، مورد روایت اصلاً اختلاف در دو روایت نیست، بلکه موردش اختلاف در دو فتوا است، چون می‌گوید: «أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ» و امر و نهی هم ربطی به روایت ندارد، بلکه این مرد از این عالم دینی سوال می‌کند و او هم

امر می‌کند و وقتی از دیگری سوال می‌کند، او هم نهی می‌کند، پس مورد این موثقه سماعه اختلاف در فتوا است.

البته اختلاف در فتوا ناشی از اختلاف در روایت هست، ولی موردش اختلاف در فتوا است و مستدل می‌گوید: امام(علیه السلام) در اینجا که اختلاف در فتوا است فرمودند: تخییر دارد تا این که امام(علیه السلام) را ملاقات کند.

اشکال والد بزرگوار استاد محترم(دام ظلّه) بر این دلیل

آیا این روایت سماعه دلالت بر تخییر دارد یا نه؟ والد بزرگوار ما(دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه فرمودند: این روایت دلالت بر تخییر ندارد، بلکه دلالت بر لزوم تأخیر دارد، «یرجئه» یعنی «یؤخره»، ارجاء هم به معنای تأخیر است، لذا این روایت دلالت ندارد بر این که حرف او را گوش دهد، بلکه دلالت بر لزوم تأخیر دارد، تا این که امام(علیه السلام) را ملاقات کند. پس در این روایت هیچ دلالتی بر این که مخیری که به هر کدام خواستی عمل کنی، ندارد و در آخر فرمودند: از این روایت نمی‌توانیم چیزی را نسبت به تخییر بینهما استفاده کنیم.

دفاع استاد محترم از این دلیل

حالا چه این فرمایش ایشان در تفصیل الشریعه را بپذیریم یا نه، این فرمایش نسبت به قسمت اول جواب امام(علیه السلام) درست است، که «قَالَ يُرْجِئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ»، منتها قسمت دوم و ذیل این جواب امام(علیه السلام) فرمودند که «فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ»، که وی مخیر است.

گاهی امام(علیه السلام) «فَهُوَ فِي سَعَةٍ» را می‌خواهد به عنوان يك چیز قهري بگوید که قهراً این موسع است تا این که امام(علیه السلام) را ببیند و گاهی هم می‌خواهد به عنوان حکم انشاء کند، که به نظر ما این کلام ظهور در انشاء دارد و مثل همان اخبار علاجیه حکم به تخییر می‌کند. از طرفی هم چون این روایت موثق است، در مدعا هم کفایت می‌کند.

جمع بندی استاد محترم

از میان این هفت دلیل، یکی اطلاقات و یکی هم این دلیل هفتم به نظر ما دلیلیت خوبی برای تخییر دارد، اجماع را هم که با آن نکته‌ای که مرحوم آقای خوئی(ره) فرمودند و جوابی که دادیم تقویت کردیم. پس این سه دلیل، یعنی اطلاقات، اجماع و موثقه سماعه به نظر ما دلیلیتشان بر تخییر کافی است. البته بعضی از بزرگان از این هفت دلیل، فقط به بنای عقلاء تمسک کرده و بقیه را مخدوش می‌دانند.

کلام مرحوم خوئی(ره) در حجیت تخییریه

عرض کردیم که این بحث را به عنوان مقدمه برای ادله جواز عدول مطرح می‌کنیم، حال که این بحث تمام شد، به این نتیجه رسیدیم که تخییر در اینجا وجود دارد.

در اینجا بحثی در کلمات مرحوم خوئی(قدس سره) وجود دارد، که می‌خواهیم این را بررسی کنیم و بعد وارد بحث عدول از حی به حی شویم و آن بحث این است که شکی نداریم در این که در این میان يك حجتی داریم، که از آن به حجت تعیینیه تعبیر می‌کنیم، مثلاً این خبر واحد تعییناً حجیت دارد، فتوای مفتی تعییناً حجیت دارد، فتوای مفتی دیگر هم تعییناً حجیت دارد، اما آیا

در فقه چیزی بنام حجیت تخییریه داریم یا نه؟ آیا ممکن است که شارع بفرماید که مخیرید که به این حجت یا آن حجت عمل کنید؟

مرحوم آقای خوئی(ره) (تنقیح، جلد 1، صفحه 137) چهار معنا برای حجیت تخییریه ذکر کرده‌اند، که از این چهار معنا، در سه صورت فرموده‌اند: از نظر ثبوتی اشکال دارد و صورت چهارم هم فرموده‌اند: ثبوتاً ممکن است اما از نظر اثباتی دلیلی بر آن نداریم.

معانی حجیت تخییریه

معنای اول حجیت تخییریه

معنای اول برای حجیت تخییریه این است که شارع حجیت را بر این یا آن جعل کند و بگوید: یا این فتوا و یا آن فتوا برای شما حجیت دارد. معنای حجیت تخییریه یعنی جعل حجیت علی هذا او ذاك، که فرموده‌اند: این ثبوتاً امکان ندارد، برای این که اگر این دلیل گفت: واجب است و آن دلیل گفت: حرام است و مولا بگوید: جعل حجیت یا بر این یا بر آن، حجیت تخییریه به این معنا مستلزم جمع بین نقیضین یا ضدین است.

در اصول مرحوم نائینی(ره) و بعد از ایشان در کلمات مرحوم خوئی(ره) هست که حقیقت حجیت این است که چیزی را که شارع حجت قرار می‌دهد، این را برای ما به منزله علم قرار داده، منتها از آن به علم تعبیدی تعبیر می‌کنیم.

لذا ایشان فرموده: شارع که این را برای شما حجت قرار می‌دهد، معنایش این است که با این فتوا یا روایت می‌گوید: این حرام است، دیگری هم می‌گوید: واجب است، که وقتی می‌گوید حرام است، یعنی شارع شما را عالم به حرمت قرار داده، شما را به عنوان عالم بالحرمة اعتبار می‌کند. حال دو مرتبه شما را به عنوان عالم بالوجوب اعتبار می‌کند، یعنی شارع شما را هم عالم بالحرمة و هم عالم بالوجوب اعتبار کرده و این محال است.

معنای دوم حجیت تخییریه

تصویر دوم این است که بگوییم: برای این دو قدر جامعی در نظر بگیریم، ولو این قدر جامع قدر جامع انتزاعی باشد و شارع برای احد الفتوین حجیت جعل کند و متعلق حجیت را احد الفتوین از این عنوان انتزاعی قرار دهد.

مرحوم خوئی(ره) فرموده: این عنوان انتزاعی را در جاهای دیگر، مثل تکالیف به علم اجمالی هم داریم، که یکی از این دو ظرف نجس است، یا علم اجمالی داریم که یا نماز جمعه و یا نماز ظهر واجب است، بلکه بالاتر در صفات حقیقه نفسانیه هم مثل علم، شوق، حب می‌گوییم: یکی از این دو غذا مورد علاقه من است، که در این گونه موارد عنوان احدهما راه دارد.

اما در ما نحن فیه که مسئله حجیت است، این معقول نیست، که سه اشکال در اینجا دارند؛ اشکال اول همان اشکالی است که در تصویر قبلی بود، که اگر شارع حجیت را برای احدهما قرار ندهد، نتیجه‌اش این است که شارع نسبت به يك فعل، هم این مکلف را عالم بالحرمة اعتبار کرده است و هم عالم بالوجوب و این محال است.

ثانیاً این دو فتوا چون با یکدیگر معارضند، هر فتوایی به دلالت التزامی فتوای دیگر را نفی می‌کند، این فتوایی که بر وجوب است، به دلالت التزامی نفی حرمت می‌کند و فتوای به حرمت هم، به دلالت التزامی نفی وجوب می‌کند، لذا اگر بخواهید بگویید: حجیت

را براي يك قدر جامع و براي يك عنوان انتزاعي قرار داده، بايد جامعي را بين نفي و اثبات در نظر بگيريد، مي‌گويد: وجوب به دلالت التزامي يعني ليس به حرام و حرام هم يعني ليس به واجب، لذا وقتي مي‌گويد: احدهما، نتيجه‌اش اين مي‌شود كه بين وجوب و عدم وجوب، بين حرمت و عدم حرمت قدر جامع درست كنيد و قدر جامع بين نفي و اثبات محال است و امكان ندارد.

اشكال سوم هم اين است كه اگر اين تصوير دوم را ثبوتاً هم بپذيريم، اثباتاً نمي‌توانيم بپذيريم و با ادله حجيت فتوا سازگاري ندارد، براي اينكه ادله حجيت فتوا، ظهور در حجيت فتواي فقيه معين دارد.

ايشان دو تصوير ديگر هم براي حجيت تخييريه بيان کرده‌اند، حتماً روي اين دقت و فكر كنيد تا فردا اين را روشن كنيم كه آيا در فقه و اصول و در شريعت چيزي بنام حجيت تخييريه داريم يا نه؟ اگر اثبات كرديم كه اين عقلاً محال است، نتيجه اين است كه حجيت منحصر به حجيت تعيينيه مي‌شود.

يكي از فرق‌هاي خيلي روشن بين حكم تكليفي و وضعي همين است، كه حكم تكليفي آن است كه در آن ثواب و عقاب است، اما در حكم وضعي ثواب و عقاب نيست، حال اگر اين معنا ثابت شد كه حجيت تخييريه نداريم، مي‌گوئيم: احكام تكليفي قابل تقسيم به تعييني و تخيري هست، اما احكام وضعيه مثل حجيت قابل تقسيم به تعييني و تخيري نيست و اين هم فرق ديگري است كه در اينجا وجود دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ